

نامه و نامه نگاری در تاریخ بیهقی

ناهدید جعفری*

چکیده

دربار غزنویان برای اداره کشور و تسلط بر این سرزمین پهناور، دارای تشکیلات منظم و گسترده‌ای بوده است که از آن جمله می‌توان به «دیوان رسالت» اشاره نمود. دیوان رسالت در دستگاه غزنویان عهده‌دار مکاتبات حکومتی بوده و متصدی آن را «صاحب دیوان رسالت» می‌گفتند. مشهورترین و به نام‌ترین متصدیان دیوان رسالت غزنویان «بونصر مشکان» بود؛ وی در ادب فارسی و تازی هر دو دست داشت و صاحب دیوان رسایل محمود و مسعود غزنوی تا پایان حیات خویش بود. «ابوالفضل بیهقی» دست پرورده مکتب اوست که پس از نوزده سال شاگردی او رخصت یافت تا نامه‌های استاد را بیاض و پاک‌نویس نماید. او فن نامه‌نگاری را به تمامی و کمال از استاد خود آموخت و به همین سبب نیز در سرتاسر کتابش خواسته یا ناخواسته به بیان و آموزش فن نامه و نامه‌نگاری به مخاطب خود پرداخته و سخن از انواع نامه‌ها هم‌چون: مستوره، منشور، مشافهه و اقسام نامه‌ها به حیث مضمون و محتوی؛ مانند: گشادنامه، عتاب‌نامه، گاه‌نامه و خصوصیات نگارشی آنها مثل: آغاز شدن با نام پروردگار، داشتن مخاطبه و طریقه نگهداری و محافظت از آنها می‌پردازد.

کلید واژه‌ها:

ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، نامه، نامه‌نگاری

* - استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اسلام‌شهر

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۷/۲۰

تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۰۵/۲۰

مقدمه

نامه‌ها و رسائل باقی‌مانده از ادوار مختلف تاریخی از انواع مهم و قابل توجه نثر ادب فارسی است و از جهات مختلف حائز اهمیت و در خور تحقیق و تفحص است. این مکاتیب بیشتر حاصل رشحات اقلام نویسندگان و ادیبان نامداری است که در طول تاریخ پر افتخار ادبیات کشورمان از شهرت و جایگاه والایی برخوردار بوده‌اند و هستند.

کتاب تاریخ بیهقی نوشته، ابوالفضل بیهقی، یکی از برجسته‌ترین این آثار است و بیهوده نیست اگر بگوییم که «هیچ تاریخی با کار بیهقی از نظر اشمال بر نامه‌های متعدد و متنوع سنجدنی نیست؛ به ویژه که بیهقی در موارد فراوان عین متن نامه‌ها را در تاریخ خویش جای داده و یا دست کم به همه جزئیات اصلی نامه اشاره کرده است؛ تا آنجا که اطلاع داریم بیهقی نخستین کسی است که به تدوین منشات فارسی پرداخته است». (تویسرکانی، ۱۳۳۸: ۷۹)

لازم به ذکر است که بدانیم «در مقام رده‌بندی متن‌های نثر فارسی از نظر شهرت و محبوبیت، گلستان سعدی مرتبه نخست و کلیله و دمنه بهرام‌شاهی مقام دوم را دارند و سومین درجه را گروهی از چهارمقاله و جماعتی از آن تاریخ بیهقی می‌دانند. اگر چهارمقاله [بتواند] از نظر فصاحت و زیبایی نثر با اثر جاویدان خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر، پهلوی زند، باری از نظر فواید تاریخی و اجتماعی، نه آن کتاب، که هیچ کتابی در میان متن‌های تاریخی و ادبی، طرف نسبت و قابل مقایسه با این اثر گرانمایه نیست.

کتاب تاریخ بیهقی دارای بیست و چهار مجلد بوده [و البته برخی به سی مجلد بودن آن نیز اشاره کرده‌اند] و ظاهراً مؤلف در پایان عمر توفیق یافته بوده است که تألیف این اثر عظیم را به پایان آورد و تمام این بیست و چهار جلد در شرح فرمان‌روایی و تاریخ روزگار حکمرانی سلسله غزنوی است که دوران اوج قدرت ایشان بیش از پنجاه سال؛ یعنی روزگار امیری محمود و مسعود نیست و سایر امیران این سلسله، باقی روزگار خود را به صورت فرمانروایان درجه دوم خراج‌گزار و زیردست سلجوقیان بوده‌اند.

بیهقی به گفته خود شرح حوادث تاریخش را از سال (۴۰۹ هجری قمری) آغاز کرده و به سال (۴۷۰ هجری قمری) در گذشته است و اگر تاریخ را، تا آخرین سال زندگی خویش نیز ادامه داده باشد، این ۲۴ جلد مربوط به کمتر از ۶۱ سال خواهد شد و در نتیجه می‌توان حدس زد که وی در کار نگارش تاریخ خویش تا آنجا که ممکن بوده [است] به ذکر جزئیات حوادث پرداخته و اسناد و مدارک تاریخی، نامه‌ها، عهدنامه‌ها و پیغام‌های کتبی، نامه‌های

خصوصی به انشاء کاتبان و، وزیران و شاهان و متن سخنان ایشان را در کتاب خود آورده و گاه حوادث را به قید ساعت و روز و سال و ماه شرح داده است». (محبوب، ۱۳۸۱: ۳۸)

ابوالفضل بیهقی

از آغاز زندگانی بیهقی اطلاع چندانی در دست نمی‌باشد، جزء آن که در «بیهق» دیده به جهان گشود و در نیشابور به کسب علوم و دانش‌آموزی مشغول گردید و چون به روزگار نوجوانی رسید، در دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی که ریاست آن را «بونصر مشکان» برعهده داشت، با سمت شاگردی به دبیری پرداخت و در پرتو عنایت و تربیت استادش به مدت نوزده سال، آداب نویسندگی را به کمال آموخت.

بیهقی تمام موفقیت‌های خود را مدیون استادش، بونصر، می‌داند، چنان‌که خود می‌گوید: «... چون مرا عزیز داشت و نوزده سال در پیش او بودم عزیزتر از فرزندان وی و نواخت‌ها دیدم و نام و مال و جاه و عز یافتم، واجب داشتم بعضی را از محاسن و معانی وی که مرا مقرر گشت باز نمودن و آن را تقریر کردن و از ده، یکی را نتوانستم نمود، تا یک حق را از حق‌ها که در گردن من است، بگذارم». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۹۲۹)

پس از مرگ بونصر مشکان، سلطان مسعود غزنوی «بوسهل زوزنی» را به ریاست دیوان رسالت خود برگزید؛ او مردی محتشم، فاضل و ادیب بود اما شرارت و زعارتی در طبع داشت و به همین سبب، بیهقی از بیم تندخویی او رقع‌ای به امیر نوشت و از دبیری او استعفا خواست. بیهقی در مورد احوال و کار خود پس از استعفا و دل‌جویی امیر مسعود، چنین یاد می‌کند: «... گفتم بونصر قوتی بود پیش بنده و چون وی جان به مجلس عالی داد، حال‌ها دیگر شد، بنده را قوتی که در دل داشت برفت و حق حرمت قدیم دارد، نباید که استادم ناسازگاری کند، که مردی بدخوی است و خداوند را شغل‌های دیگر است، اگر رأی عالی ببندد، بنده به خدمت دیگر مشغول شود و این رقعت به آجاجی دادم و برسانید و باز آورد، خط امیر بر سر آن نبشته که اگر بونصر گذشته شد، ما به جاییم و تو را به حقیقت شناخته‌ایم، این نومی‌دی بهر چه است؟»

من بدین جواب ملکانه خداوند، زنده و قوی دل شدم و بزرگی این پادشاه و چاکرداری تا بدان‌جای بود که در خلوت که با وزیر داشت، بوسهل را گفت: بوالفضل شاگرد تو نیست، او دبیر پدرم بوده است و معتمد، وی را نیکودار، اگر شکایتی کند، همداستان نباشم، گفت: فرمانبردارم». (همان، ۹۳۲)

بیهقی به موجب حمایت و توجّه سلطان مسعود از درشت‌خویی و ناسازگاری بوسهل زوزنی در طول مدّت پادشاهی وی در امان ماند و پس از او نیز در روزگار سلطنت «عزالدوله ابومنصور عبدالرشید بن محمود سبکتگین»، هفتمین امیر غزنوی، صاحب دیوان رسالت شد؛ اما در همین روزگار به سبب مکر حاسدان از کار خود بر کنار و به زندان افتاد. بیهقی پس از رهایی از بند، از شغل دیوانی کناره گرفت و در گوشه خلوت خود به کار تألیف و تدوین پرداخت و نتیجه آن انزوا، خلق کتاب ارزشمندی با نام «تاریخ بیهقی» بود. بیهقی مورّخی بسیار ثقه و امین است که در این کتاب تنها به شرح حوادثی می‌پردازد که یا خود شاهد آن بوده است و یا از افراد مورد اطمینان آن را شنیده است؛ در هر حال به سخن مرحوم رشید یاسمی «تاریخ نویسی هنر است؛ شمی و استعدادی لازم دارد تا کسی بتواند از مواد خام، نسجی لطیف و فریبا فراهم آورد. بیهقی از این موهبت به حد اعلی برخوردار بوده و هنر تاریخ‌نویسی را به اوج رسانیده است». (بینش، ۱۳۴۹: ۹۱)

تاریخ بیهقی

«اما غرض من آن است که تاریخ پایه‌ای بنویسم و بنایی بزرگ افراشته گردانم، چنان‌که ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند و توفیق اتمام آن از حضرت صمدیت خواهم، والله ولی التوفیق». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۴۹)

دکتر خطیب رهبر در مقدمه تاریخ بیهقی می‌نویسد: «به اعتقاد پژوهندگان و اهل فن تاریخ‌نگاری، بیهقی، شیوه دقیق علمی را در نگاشتن تاریخ بکار برده و از آغاز کار دیوان رسالت غزنوی مقدمات این کار بزرگ را فراهم آورده و به مطالعه کتب معتبر تاریخی اهتمام ورزیده است و سال‌ها به ثبت و ضبط وقایع روزانه و تعلیق و یادداشت کردن آنها بر تقویم‌ها پرداخته، بدان‌گونه که هرچه از خامه توانای او تراوش کرده یا به چشم خویش دیده و یا از کسانی که بر گفتارشان اعتماد توان کرد، شنیده و یا در کتب معتبر خوانده است:

«... و من که این تاریخ پیش گرفته‌ام، التزام این قدر بکرده‌ام تا آنچه می‌نویسم یا از معاینه من است یا از سماع درست از مردی ثقه و پیش از این به مدتی دراز کتابی دیدم به خط استاد ابوریحان و او مردی بود در ادب، فضل، هندسه و فلسفه که در عصر او، چون او دیگری نبود و به گزاف چیزی ننوشتی و این دراز از آن دادم تا مقرر گردد که من در این تاریخ چون احتیاط می‌کنم و هر چند این قوم که من سخن ایشان می‌رانم، بیشتر رفته‌اند و سخت اندکی مانده‌اند.

... مرا چاره نیست از تمام کردن این کتاب تا نام این بزرگان بدان زنده ماند و نیز از من یادگاری ماند که پس از ما این تاریخ بخوانند و مقرر گردد حال بزرگی این خاندان که همیشه باد». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۱۱۰)

بیهقی به شرح جزئیات و موشکافی آنها مشهور است؛ «از امتیازات بیهقی آن است که دوست دارد گاهی صفت لباس و قیافه و طبع و اخلاق اشخاص و بزرگان را شرح دهد و اگرچه در این باب به پایه مورخان یونان و روم باستان نمی‌رسد اما از بیشتر نویسندگان مشرق زمین که برای چنین امور اهمیت قائل نیستند، برتر است». (زریاب خوبی، ۱۳۶۸: ۳۲)

اما در هر حال شیوه نگارش بیهقی در این اثر به گونه‌ای است که پیشینیان او فاقد آن بوده‌اند و به حقیقت می‌توان گفت که روش بیهقی روشی کاملاً بدیع و منحصر به او می‌باشد. او نخستین کسی است که توانسته است در نثر فارسی مرز رفیع میان ادبیات و تاریخ را در هم فرو ریزد و ادبیات را به عنوان ابزاری در جهت گسترش پهنه تاریخ بکارگیرد.

بیهقی روش دقیق و ظریف در وقایع‌نگاری و تاریخ‌نگاری خود داشته است؛ او تاریخ می‌نویسد، اما نوشته‌هایش در عین ثبت وقایع تاریخ، به سبب وام‌گیری از عناصر ادبی، آن را به قلمرو گسترده ادبیات نیز می‌کشاند؛ او مردی توانمند و باریک‌اندیش است و به همین دلیل نیز ناب‌ترین اندیشه‌های ادبی را به استخدام نثر تاریخی خود در می‌آورد و به نوشته‌های خشک تاریخی، رنگی جذاب و فرح‌بخش می‌بخشد، بنابراین تاریخ بیهقی، اگرچه در ظاهر در زمره متون تاریخی کهن ایران است، اما به لحاظ پیوند تاریخ و ادبیات در این نوشته، می‌توان آن را در قلمرو متون تاریخی-ادبی سرزمینمان دانست و آن را به جهانیان معرفی نمود.

بحث و بررسی

الف- نامه‌ها

نامه‌ها در حکومت آل غزنه در دیوان رسالت نگاشته می‌شد و دیوان رسالت عبارت بوده است از: «دیوانی که مکاتبات دولتی در آن جا صورت می‌گرفت و دیوان رسائل به معنی دفتر و مجموعه منشآت نیز آمده است». (کازرونی، ۱۳۸۸: ۸۱)

دیوان رسالت از یک «دیوان سالار» یا «صاحب دیوان» که از میان دبیران کارآموده و از جانب سلطان انتخاب می‌شد و گروهی از دبیران تشکیل یافته بود؛ واژه دبیر حتی در زبان پهلوی یک اصطلاح حکومتی بوده است «دبیران در عهد ساسانی در ساختار دولت اهمیت و

نفوذ بسیار داشتند؛ اسناد رسمی و حتی نامه‌های خصوصی می‌بایست به صورت مصنوع و سبک معهود نوشته می‌شد، دبیران فرمان‌های شاهانه را انشا و ثبت می‌کردند». (کریستن سن، ۱۳۱۷: ۸۲)

محل تشکیل «دیوان رسالت در عهد سلطان مسعود طارمی بوده در سرای بیرونی یا باغ که رئیس دیوان و دیگر دبیران در آنجا گرد می‌آمدند و به رتق و فتق امور می‌پرداختند. کیفیت قرار گرفتن اعضا دیوان ترتیبی خاص داشته است به طوری که حاکی از رتبه علمی و اداریشان بوده است». (رکنی یزدی، ۱۳۵۰: ۲۳۵)

مشهورترین صاحب دیوان رسالت در روزگار غزنویان «بونصرمشکان» است؛ ابوالفضل بیهقی شاگرد اوست و سرآمد دبیران عهد. بیهقی دبیری را حرفه‌ای بس دشوار می‌بیند که مهارت‌های فراوانی می‌طلبد؛ او بارها به نقش مؤثر خود در کار نگارش نامه‌های سلطنتی اشاره می‌کند و نامه‌های فراوانی را در تاریخ خود می‌گنجاند. مسائل پیرامون نامه هم‌چون: گونه‌های خطاب، شیوه بیان مطلب، ختم نامه، توقیعات ذیل نامه و... از نگاه ژرف بین بیهقی هرگز پنهان نمانده است. نامه‌های او همه یکسان نیستند و به جهت همین تنوع نیز قابل توجه و تأمل هستند که در این مقاله به آنها پرداخته می‌شود.

ب- اقسام نامه‌ها (از نظر شکل)

۱- توقیعی: نامه‌ای که با مهر و نوشته مختصری از سلطان همراه بود و به عبارتی به تأیید او می‌رسید.

«... و نماز شام فرمود سلطان تا جواب نامه حشم تگیناباد را باز نداشتند با نواخت و به حاجب بزرگ، علی، نامه نداشتند با نواخت بسیار و سلطان توقیع کرد و به خط خویش فصلی نبشت و مثال و نامه‌ها نداشتند و بفرستادند و خیل‌تاشی و مردی از عرب از تازندگان دیوسواران نامزد شدند و نماز خفتن را سوی تگیناباد رفتند، وَ اللَّهُ أَكْلَمُ بِالصَّوَابِ». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۴۲)

۲- رقع: نامه‌های کوچک و یا نوشته‌های خرد و کوتاه که در مواردی خاص مانند موارد ذیل نوشته می‌شد:

- نبودن رخصت رفتن به حضور سلطان.

«... نماز دیگر چون عبدالله به درگاه رفت و بار نبود، رقعته نبشت به مجلس خلافت ...»

(همان: ۲۶)

- رسیدن نامه یا نامه‌ها به دربار و آگاهانیدن امیر از آنها.

«... و از گلشن استادم به دیوان آمد، اسکدار بیهقی رسید حلقه بر افکنده و بر در زده، استادم بگشاد و رنگ از رویش بگشت، رسم آن بود که چون نامه‌ها رسیدی، رقعتی نبستی و بونصر دیوانبان را دادی تا به خادم رساند و اگر مهم بودی به من دادی، این ملطفه خود برداشت و به نزدیک آجی خادم برد خاصه و آجی خبر کرد، پیش خواندند، در رفت. مطربان را بازگردانید و خواجه بزرگ را بخواندند و امیر از سرای برآمد و بر ایشان خالی داشت تا نماز دیگر». (همان: ۴۱۲)

۳- **ملطفه:** (اسم مفعول به صیغه مؤنث از تلطیف)، نامه کوچکی که معمولاً در کارهای ضروری و فوری می‌نوشتند. علامه قزوینی درباره ملطفه چنین می‌گوید: «در کتب معتبره قدیم چیزی مناسب این معنی یافت نشد جز این عبارت در تاج العروس: لطف الکتاب جعله لطیفاً و این اصل معنی آن بود. پس از آن توسعه به معنی مطلق نامه استعمال شده است و در مصنفات متقدمین از عربی و فارسی این کلمه بسیار مستعمل است». (قزوینی، ۱۳۶۹: ۲۵)

«... و امروز که نامه تمام بندگان بدو مورخ است، بر حکم فرمان عالی برفتند که در ملطفه‌ها به خط عالی بود و امیر محمد را به قلعه کوهتیز موقوف کردند». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۴۰)

گاه ملطفه‌ها به صورت پنهانی بوده و برای موکد کردن آن، نوشته‌های آن را به امضاء و تأیید سلطان نیز می‌رسانند که در این صورت به آنها «ملطفه توقیعی» می‌گفتند.

«... و لشکر سلطان از خوارزم ملطفه نهانی فرستادند و تقرب‌ها کردند و آن را جواب‌ها نبشتیم، ملطفه‌های توقیعی». (همان: ۹۳)

و گاهی نیز برای محو کردن نوشته‌های آمده در ملطفه، آنها را در درون آتش می‌سوزاندند و یا در آب‌ها رها می‌کردند. «... پس مأمون فرمود تا آن ملطفه‌ها بیاوردند و بر آتش نهادند تا تمام بسوخت...». (همان: ۳۰)

سلطان محمود نیز پیش از فرا رسیدن مرگ خود، ملطفه‌های خردی به مقدمان لشکر و پسر کاکو نوشت و در آن به عاق بودن فرزند خویش اشاره نمود، اما رکابداری که مسؤول رساندن آن ملطفه‌ها بود مدت پنج و شش ماه در راه ماند و در آن زمان نیز سلطان محمود فرمان یافت و این ملطفه‌ها به دست مسعود رسید.

«... بوسهل و دیگران که با امیر بودند، گفتند: او دیگر خواست و خدای، عزوجل، دیگر که اینک جایگاه او، و مملکت و خزائن و هر چه داشت، به خداوند ارزانی داشت؛ و واجب

است این ملطفه‌ها را نگاه داشتن تا مردمان آن را بخوانند و بدانند که پدر چه می‌سگالید و خدای، عزوجل، چه خواست و نیز دل و اعتقاد نویسندگان بدانند. امیر گفت: چه سخن است که شما می‌گویید؟! اگر به آخر عمر چنین یک جفا واجب داشت و اندر این، او را غرضی بود، بدان هزار مصلحت باید نگریست که از آن ما نگهداشت ... و فرمود تا جمله آن ملطفه‌ها را پاره کردند و در آن کاریز انداختند واسب براند و رکابدار را پنج هزار درم فرمود». (همان: ۲۴)

۴- **مشافهه:** (مصدر باب مفاعله)، به معنی رو در روی سخن گفتن است و در این جا منظور نامه‌هایی است که ابتدا مطالب آن پیرامون امری به صورت شفاهی بیان و سپس منشی یا منشیان دیوان آن را به رشته تحریر درمی‌آورده‌اند.

«... و استاد نامه و دو مشافهه نداشت در این باب سخت نادر و بشد آن نسخت، ناچار نسخت کردم آن را، که پیچیده کاری است تا دیده آید». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۴۴)

۵- **منشور:** (اسم مفعول از نشر) به معنی گستردن؛ منشور نامه‌های دیوانی سرباز یا سرگشاده‌ای بوده است که معمولاً به دستور سلطان، توسط صاحب دیوان رسالت یا دبیری بزرگ، سواد (پیش نویس) و سپس توسط دبیری دیگر، بیاض (پاک‌نویس) می‌شد؛ «منشور در تفویض مشاغل و مناصب بزرگ دیوانی و سیاسی و دینی و علمی مانند: وزارت و امارت و سپه‌سالاری و امامت و قاضی‌القضاتی و قضاوت و حسبت و نقابت سادات و تدریس و نظائر آن [استفاده می‌شد] یا [به هنگام] واگذاری اقطاع صادر می‌گشت و به توقیع سلطان می‌رسید و گاه عنوان منشور به احکامی اطلاق می‌شد که از دیوان خلافت هنگام مرگ سلطانی و جلوس سلطانی دیگر صادر می‌گشت تا بدین وسیله سلطنت آن پادشاه از جانب خلیفه به رسمیت شناخته شود و به همین شیوه به احکام دیگری که هنگام درگذشت ملوک یا امرای بزرگ از جانب سلطان در تفویض مناصب آنان به جانشینانشان صادر می‌شد و به احکامی که از جهت حکام و دیگر صاحبان مشاغل بزرگ دیوانی یا دینی در تفویض مجدد منصب که به عهده داشتند، صدور می‌یافت نیز به عنوان منشور اطلاق می‌گشت». (خطیبی، ۱۳۶۶: ۳۶۵)

البته گاه این منشورها به توقیع (امضا) سلطان نیز می‌رسید و به آن «منشور توقیعی» می‌گفتند. «... و قوم به جمله پیراگندند و ساختن گرفتند تا سوی هرات بروند که حاجب دستوری داد رفتن را و نیز مثال داد تا از وظایف و رواتب امیر محمد حساب برگرفتند و عامل تگیناباد را مثال داد تا نیک اندیشه دارد، چنان که هیچ خلل نباشد و بگتگین حاجب را بخواند و منشور توقیعی به شحنگی بست و ولایت تگیناباد بدو سپرد». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۹)

در قابوس نامه از منشور در ضمن تشبیهی استفاده شده است: «بدان ای پسر که من پیر شدم و بی‌نیرویی و بی‌توشی بر من چیره شد و منشور عزل زندگانی را از موی خویش بر روی خویش کتابتی همی‌بینم که این کتابت را دست چاره‌جویان بستردن نتواند». (یوسفی، ۱۳۵۲: ۳)

۶- مستوره: (اسم مفعول به صیغه مؤنث از ستر) به معنی پوشیده؛ و گویا مقصود نامه‌های محرمانه و پوشیده است. «... و امیر نامه فرمود به وزیر، در این باب و به اسکدار گسیل کرده آمد و جواب رسید پس به دو هفته که صلاح و صواب باشد در آن چه رأی خداوند بیند و سوی استادم به خط خویش مستوره‌ای نبشته بود و سخن سخت گشاده بگفته که واجب نکردی مطلق به گفتن که این کار بزرگ را دست باید کرد و نتوان دانست که چون شود و کار به حکم مشاهدت وی می‌بایست بست. اما تیر از کمان برفت و ان شاء الله تعالی که همه خیر و خوبی باشد و استادم این نامه را بر امیر عرضه کرد». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۸۷۰)

ج- اقسام نامه‌ها (از نظر محتوا)

نامه‌ها در دربار غزنویان، از نظر مضمون، بسیار متنوع و جاندار بوده‌اند؛ و بی‌شک راز این تنوع و توانمندی در وجود متصلیان چیره‌دستی هم چون «بونصر مشکان» و شاگردش «ابوالفضل بیهقی» در دیوان رسالت غزنه بوده است. آنان به موجب فرارسیدن هر مناسبتی و فراخور هر حادثه و واقعه‌ای برای دستگاه آن سلاطین، مطابق با آیین و ضوابط خاص رایج در دربار و زمان، نامه‌ای تهیه و تنظیم می‌نموده‌اند؛ که از آن جمله می‌توان به این نامه‌ها اشاره نمود: شفاعت‌نامه، تهنیت و تعزیت‌نامه، شهادت‌نامه، عتاب‌نامه، سوگندنامه، گاه‌نامه، معمانا‌مه، عنایت‌نامه، فتح‌نامه، شکرنامه، شکایت‌نامه و...

- شفاعت نامه

نامه‌ای که مضمون آن در برگیرنده خواهش و خواهشگری است؛ نظیر:

- نامه‌ای که امیرالمؤمنین القادر بالله (خلیفه عباسی وقت) برای سلطان مسعود می‌نویسد و در آن از مسعود می‌خواهد که حکومت بنخش سپاهان را به «بوجعفر کاکو» واگذار کند. «... و چون روزگار مصیبت سرآمد، امیر رسول نامزد کرد سوی بوجعفر کاکو علاءالدوله و فرستاده آمد و مسافت نزدیک بود سوی وی؛ و پیش از آن که این خبر رسد، امیرالمؤمنین به شفاعت نامه‌ایی نبشته بود تا سپاهان بدو باز داده آید و او خلیفت شما باشد و آن چه نهاده آید از مال ضمانتی می‌دهد و نامه‌آور بر جای مانده و اجابت می‌بود و نمی‌بود بدو، لکن اکنون به غنیمت

داشت امیر مسعود این حال را و رسولی فرستاد و نامه و پیغام بر این جمله بود که ما شفاعت امیرالمؤمنین را به سمع و طاعت پیش رفتیم که از خداوندان، بندگان را فرمان باشد، نه شفاعت». (همان: ۱۳)

- تهنیت و تعزیت نامه

نامه‌های تبریک و تعزیت که در اغلب اوقات با یکدیگر توأم بوده‌اند، بیشتر به هنگام گذشته شدن پادشاهی و جلوس جانشین او نوشته می‌شد؛ هم‌چون:

- نامه تبریک و تعزیت خلیفه عباسی، به موجب مرگ سلطان محمود و نشستن فرزندش مسعود بر اریکه قدرت به جای پدر.

«... روز سه‌شنبه ده روز باقی مانده از این ماه، خبر رسید که امیرالمؤمنین القادر بالله، آنار الله بُرهانه، گذشته شد و امیرالمؤمنین القائم بالله، آدم الله سُلطانَه، را که امروز سنه احدی و خمسین و اربعمائه، به جای است و به جای باد، و، ولی عهد بود بر تخت خلافت نشانند و بیعت کردند و اعیان هر دو بطن از بنی‌هاشم، علویان و عباسیان بر طاعت و متابعت وی بیارامیدند و کافه مردم بغداد، و قاف تا قاف جهان نامه‌ها نبشتند و رسولان رفتند تا از اعیان ولات بیعت می‌ستانند؛ و فقیه ابوبکر محمد بن محمد السلیمان الطوسی نامزد حضرت سلطان به خراسان آمد مر این مهم را.

امیرمسعود، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، بدین خبر سخت اندیشمند شد و با خواجه احمد و استادم بونصر خالی کرد و گفت: در این باب چه باید کرد؟ خواجه گفت: زندگانی خداوند دراز باد در دولت و بزرگی تا وارث اعمال باشد، هرچند این خبر حقیقت است، مگر صواب چنان باشد که این خبر را پنهان داشته شود و خطبه هم به نام قادر می‌کنند، که رسول چنین که نبشته‌اند، بر اثر خبر است و باشد که زود در رسد و آن‌گاه چون وی رسید و بیاسود، پیش خداوند آرندش بسزا، تا نامه تعزیت و تهنیت برساند و بازگردد و دیگر روز خداوند بنشیند و رسم تعزیت به جای آورد سه روز، پس از آن روز آدینه به مسجد آدینه رود تا رسم تهنیت نیز گزارده شود به خطبه کردن بر قائم و نثارها کند». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۴۳۷)

- شهادت نامه

نامه‌ای که در آن دعوی را مطرح می‌کنند و سپس برای اثبات آن ادعا، مطالب نوشته شده در متن آن نامه را به مهر و گواهی افراد دیگر می‌رسانند؛ مانند:

- شهادت نامه‌ای که جماعتی از درباریان در باب «بوسهل زوزنی» به سبب جایگاه و مرتبه‌اش

در نزد امیر مسعود، برای او ساختند.

«... در وی حسد کردند و محضرها ساختند و در اعتقاد وی سخن‌ها گفتند و، وی را به غزنین آوردند، در روزگار سلطان محمود و به قلعت باز داشتند، چنان که باز نموده‌ام در تاریخ یمینی.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۱)

– عتاب‌نامه

عتاب‌نامه که به آن «پند‌نامه» نیز می‌گفتند نامه‌هایی که مضمون پندآمیز و گاه همراه با عتاب و سرزنش داشت؛ پند‌نامه‌ها در ادبیات پیشینه‌ای بس دیرین دارد؛ چنانکه ناصرخسرو می‌گوید:

گر به پند اندر رغبت کنی خواجه پندنامه است ترا دفتر اشعارش

(قبادیانی، ۱۳۶۵: ۱۲۲)

– نامه‌های سلطان محمود به فرزندش امیر مسعود، که گاه به سبب تضریب حاسدان، دل آن خداوند را نسبت به فرزند خویش ناخوش می‌کردند و او هم از روی ناخوشی، نامه‌های عتاب‌آمیزی به فرزندش می‌نوشت. «... و امیر محمود هر چند مشرفی داشت که با این امیر فرزندش بودی پیوسته، تا بیرون بودی با ندیمان و انفاسش می‌شمردی و آنها می‌کردی، مقرر بود که آن مشرف در خلوت جای‌ها نرسیدی. پس پوشیده بر وی مشرفان داشت از مردم چون غلام و فرّاش و پیرزنان و مطربان و جز ایشان، که بر آن چه واقف گشتندی، باز نمودی تا از احوال این فرزند هیچ چیز بر وی پوشیده نماندی و پیوسته او را به نامه‌ها مالیدی و پندها می‌دادی که ولی عهدش بود و دانست که تخت ملک او را خواهد بود.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۷۳)

– سوگندنامه

یکی از مفصل‌ترین «سوگندنامه‌ها» در تاریخ بیهقی به هنگام وزارت «خواجه احمدحسن» مطرح می‌شود که بیهقی آن را با تمام دقایق و ظرایفش، این‌گونه وصف می‌کند: «... که چون وزارت به محتشمی دهند، آن وزیر مواضعه‌ای نویسد و شرایط شغل خویش بخواهد و آن را خداوند به خطّ خویش جواب نویسد، پس از جواب توقیع کند و به آخر آن ایزد، عزّ ذکره، را یاد کند که وزیر را بر آن نگاه دارد و سوگندنامه‌ای باشد با شرایط تمام که وزیر آن را بر زبان راند و خطّ خویش زیر آن نویسد و گواه گیرد که به حکم آن کار کند. گفت: پس نسخه آن چه ما را نباید نبشت در جواب مواضعه، بیاید کرد و نسخه سوگندنامه، تا فردا این شغل تمام کرده آید و پس فردا خلعت بپوشد که همه کارها موقوف

است. گفتم چنین کنم و بازگشتم و این نسخت‌ها کرده آمد و نماز دیگر خالی کرد امیر و بر همه واقف گشت و خوشش آمد؛ و دیگر روز خواجه بیامد و چون باربگسست، به طارم آمد و خالی کرد و بنشست و بوسهل و بونصر مواضعه او پیش بردند.

امیر دویت و کاغذ خواست و یک باب از مواضعه را جواب نبشت به خط خویش و توقیع کرد و در زیر آن سوگند بخورد و آن را نزدیک خواجه آوردند و چون جواب‌ها را بخواند، برپای خاست و زمین بوسه داد و پیش تخت رفت و دست امیر را ببوسید و بازگشت و بنشست، و بوسهل و بونصر آن سوگندنامه پیش داشتند. خواجه آن را بر زبان براند پس بر آن خط خویش نبشت و بونصر و بوسهل را گواه گرفت و امیر بر آن سوگندنامه، خواجه را نیکویی گفت و نویدهای خوب داد و خواجه زمین بوسه داد.

پس گفت، باز باید گشت، بر آن که فردا خلعت پوشیده آید که کارها موقوف است و مهمات بسیار داریم تا همه گزارده آید؛ خواجه گفت: فرمانبردارم و زمین بوسه داد و بازگشت سوی خانه و مواضعه با وی بردند و سوگندنامه به دوات خانه بنهادند». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۰۳)

پس از شرایط سوگندنامه‌ها بوده است: راندن متن سوگندنامه بر زبان، تأیید نوشته‌های سوگندنامه در زیر آن با خط خویش و گواه گرفتن افراد به هنگام سوگند.

سوگندنامه‌ها از نظر دستگاه غزنه، ارزش قابل توجهی داشته است و به همین سبب نیز آن دست نوشته‌ها را در جایگاه‌های مخصوصی با نام «دوات خانه» که مرکز نگهداری اسناد دولتی بوده است، حفظ و نگهداری می‌نموده‌اند.

– گاه‌نامه

گاه‌نامه یا تقویم، نامه‌ای بوده است که در آن حوادث و اتفاقات و تواریخ روزانه از یک سال را، بسیار دقیق ثبت و نگهداری می‌کردند.

«... خواجه برخاست و به جامه خانه رفت و تا نزدیک چاشتگاه همی‌ماند که طالعی نهاده بود جاسوس فلک، خلعت پوشیدن را و همه اولیاء و حشم بازگشته، چه نشسته و چه بر پای و خواجه خلعت بپوشید- و به نظاره ایستاده بودم، آن چه گویم از معاینه گویم و از تعلیق که دارم و از تقویم- قبای سقلاطون بغدادی بود سپیدی سپید، سخت خرد نقش پیدا و عمامه قصب بزرگ اما به غایت باریک و مرتفع و طرازی سخت باریک و زنجیره‌ایی بزرگ و کمربند از هزار مثقال، پیروزه‌ها درنشانده». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۰۴)

نشان می‌دهد که بیهقی، تمام وقایعی را که در مراسم خلعت پوشیدن «خواجه احمد

حسن» در تاریخ‌اش می‌آورد، خود شاهد آن بوده و در آن روزگار به دقت در تقویم و گاه‌نامه خود ثبت کرده است و به هنگام نوشتن کتاب خویش به آن گاه‌نامه مراجعه و مطالب را از همان جا نقل می‌کند.

بیهقی در نوشته‌های خود در خصوص اخباری که وی راوی آن است، می‌نویسد:

«... نباید که صورت بنده خوانندگان را که من از خویشتن می‌نویسم، و گواه عدل بر این چه گفتم تقویم‌های سال‌هاست که دارم با خویشتن، همه به ذکر این احوال ناطق، هر کس که باور ندارد به مجلس قضای خرد حاضر باید آمد تا تقویم‌ها پیش حاکم آیند و گواهی دهند و ایشان را مشکل حل گردد و السلام». (همان: ۸۸۶)

– معمانامه

نامه‌ای که کلام و نوشته‌های آن به طریق رمز باشد.

– یکی از این معمانامه‌ها در ذکر احوال «بوسهل زوزنی» به میان می‌آید؛ در روزگاری که وی در باب خوارزمشاه آلتوتتاش فسادی اندیشیده بود. بوسهل در سر سلطان نهاده بود که خوارزمشاه با وی یک دل نمی‌باشد، و از همه بزرگان تنها او باقی است، پس به نفع سلطان است که خوارزمشاه نیز از میان برود.

سلطان می‌گوید: تدبیر چیست؟ وی می‌گوید: خداوند باید که به خط خویش ملطفه‌ای نویسد سوی قائد ملنجوق که او نیز به خون خوارزمشاه تشنه است، تا وی تدبیر کشتن او کند.

امیر گفت: سخت صواب است و به خط خویش ملطفه‌ای نوشت و غافل از آن که این امر پوشیده نماند. چون این نوشته به خط امیر گسیل شد، وی آن سر را با «عبدوس» در میان می‌نهد و عبدوس نیز در مجلس شراب با «بوالفتح حاتمی» و از طرفی میان عبدوس و بوسهل از دیرباز دشمنی‌گی بود.

حاتمی نیز آن سر را با «بومحمد مسعدی» که گماشته خوارزمشاه بود در میان می‌گذارد و مسعدی در وقت نامه‌ای معماگونه به خواجه «احمد عبدالصمد» می‌نویسد و او را از این احوال می‌آگاهند.

«... چون این ملطفه به خط سلطان گسیل کردند، امیر با عبدوس آن سر بگفت، عبدوس در مجلس شراب با بوالفتح حاتمی که صاحب سر وی بود، بگفت و میان عبدوس و بوسهل دشمنی‌گی جانی بود و گفت که بوسهل این دولت بزرگ را به باد خواهد داد. بوالفتح

حاتمی دیگر روز با بومحمد مسعدی وکیل در خوارزمشاه بگفت به حکم دوستی و چیزی نیکو بستد.

مسعدی در وقت به معمایی که نهاده بود با خواجه احمد عبدالصمد آن حال به شرح باز نمود و بوسهل راه خوارزم فرو گرفته بود و نامه‌ها می‌گرفتند و احتیاط به جا می‌آوردند. معمائی مسعدی باز آوردند. سلطان به خواجه بزرگ پیغام داد که: وکیل در خوارزمشاه را معمّا چرا باید نهاد و نبشت؟ باید که احتیاط کنی و بررسی.

مسعدی را بخواندند به دیوان و من آن جا حاضر بودم که بونصرم و از حال معمّا پرسیدند. او گفت: من وکیل در محتشمی‌ام و اجری و مشاهره و صلت گران دارم و بر آن سوگندان مغلظ داده‌اند که آن چه از مصلحت ایشان باشد، زود باز نمایم و خداوند داند که از من فسادی نیاید و خواجه بونصر را حال من معلوم است و چون مهمی بود این معمّا نبشتم». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۴۵۶)

و سپس به مسعدی گفته می‌شود که معمّانامه دیگری نویسد و در آن گوید، آن چه که پیش از این نوشته است به تمامی باطل است. «... و مسعدی را گفته آمد تا هم اکنون معمّانامه‌ایی نویسد با قاصدی از آن خویش و یکی به اسکدار که، آن چه پیش از این نوشته شده بود، باطل بوده است». (همان: ۴۵۷)

- عنایت‌نامه

نامه‌هایی که مضمون آن در برگیرنده سفارش و یا تقدیر از شخصی بوده است؛ علامه دهخدا چنین می‌نویسد: «نامه‌ایی که عالمی یا بزرگی خطاب به قومی یا ملکی کرده به مستحق رعایتی می‌داده تا مخاطبان نامه از او دستگیری کنند و هر یک به او چیزی دهند». (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل همین لغت)

- نامه تقدیر «امیر نصر» از «ابوالقاسم رازی»

«... و مردی بود به نشابور که وی را ابوالقاسم رازی گفتندی و این مرد، ابوالقاسم، کنیزک پروردی و نزدیک امیرنصر آوردی و با صله بازگشتی و چند کنیزک آورده بود وقتی، امیرنصر، ابوالقاسم را دستاری داد و در باب وی عنایت‌نامه‌ای نبشت. نشابوریان او را تهنیت کردند و نامه بیاورد، به مظالم برخواندند». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۴۹۶)

- فتح‌نامه

نامه‌هایی که پس از فتح و نصرت، بر دست مبشران به نواحی مختلف گسیل می‌کردند.

«... و امیرمسعود، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، صاحب دیوان رسالت، بونصر را گفت:

نامه‌های فتح باید فرستاد ما را به مملکت بر دست مبشران و نبشته آمد و خيلتاشان و غلامان سرایی برفتند و روز آدینه بار داد سخت با حشمت و نام ... د و بونصر بازگشت که سخت بسیار، رنج دیده بود از گسیل کردن نامه‌های فتح و مبشران». (همان: ۶۸۳)

– شکرنامه

نامه‌هایی که پس از دریافت اخبار و حوادث خوشایند به ویژه خبر فتح و پیروزی به نشانه سپاس‌گزاری می‌نوشتند؛ هم‌چون:

– نامه‌ایی که بونصر مشکان به دستور وزیر، برای سلطان که در ناحیه نائل با گرگانیان به تن خویش جنگ صعبی را نموده بود و پیروزی در آن جنگ نصیب لشکریان سلطان شده بود، نوشت. «... و نامه نبشتند به امیر به شکر این فتح از وزیر و حاجب و قوم، و صاحب دیوان رسالت بونصر مشکان نبشت، سخت نادر نامه‌ایی بود... و سخت این نامه من داشتم به خط خواجه، و بشد، چنان که چند جای در این کتاب این حال بگفتم و سالار بگتغدی، دو غلام سرایی را و دو غلام خویش را نامزد کرد تا این نامه ببرند». (همان: ۶۸۰)

– شکایت نامه

نامه‌هایی که از سر شکوه و شکایت نوشته می‌شد؛ مانند:

– نامه‌هایی که سلطان مسعود از روی گله‌مندی و شکایت به «ارسلان خان» نوشت. «... اما به گوش امیر رسانیدند که بغراخان سخن ناهموار گفته است، به حدیث میراث که: زینب را نصیب است به حکم خواهری و برادری، امیر از این حدیث سخت بیازرد و رسول بغراخان را بی‌قضاء حاجت بازگردانید با وعده خوب و میعاد و به ارسلان خان به شکایت نبشت و در این خام طمع می‌سخن گفت و ارسلان خان با برادر عتاب کرد تا چرا چنین سخن یاوه نااندیشیده گفت، بغراخان نیک بیازرد و تمام از دست بشد، چنان که دشمن به حقیقت گشت، هم برادر را و هم ما را...». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۷۵۰)

– مظالم نامه

نامه‌ای که از سوی دربار به کارگزاران برای رسیدگی به شکایت فردی می‌فرستادند.

«... و هر کس که در دیوان رسالت آمدی از محتشم و نامحتشم، چون بونصر را دیدی ناچار سخن با وی گفتمی و اگر نامه بایستی از وی خواستندی و ندیمان که از امیر پیغامی دادندی در مهمی از مهمات ملک که به نامه پیوستی هم با بونصر گفتندی، تا چنان شد که از

این جانب کار پیوسته شد و از آن جانب نظاره می‌کردند، مگر گاه از گاه از آن کسان که به عراق، طاهر را دیده بودند، کسی درآمدی از طاهرنامه مظلومی یا عنایتی یا جوازی خواستی و او بفرمودی تا بنبشتندی و سخن گفتندی». (همان: ۱۹۴)

– گشادنامه (آزادنامه)

گشادنامه، «نامه سرگشاده است مانند فرمان و منشور که ماموریت کسی را در آن می‌نوشتند و به دست وی می‌دادند». (انوری، ۱۳۷۳: ۱۶۸)

– حکمی که محمود به خط خویش به خیل‌تاشی از آن خود داده تا او به هرات رفته و اقامتگاه پسرش مسعود را مورد تفحص و بازرسی قرار دهد.

«... امیر محمود میان دو نماز از خواب برخاست و نماز پیشین بکرد و فارغ شد، نوشتگین را بخواند و گفت: خیل‌تاش آمد؟ گفت: آمد، به وثاق نشسته است، گفت: دویت و کاغذ بیار. نوشتگین بیاورد و امیر به خط خویش گشادنامه‌ایی نوشت: «... این نامه چون نبشته آمد خیل‌تاش را پیش بخواند و آن گشادنامه را مهر کرد و به وی داد او گفت: چنان باید که به هشت روز به هرات روی و چنین و چنان کنی و همه حال‌های شرح کرده، معلوم کنی و این حدیث را پوشیده داری. خیل‌تاش زمین بوسه داد و گفت: فرمان بردارم و بازگشت». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۷۴)

– عهدنامه

نامه‌ای که شامل عهد و پیمان میان دو ملک باشد؛ چنان که در گذشته رسم بود؛ نظیر:

– میان امیر مسعود و منوچهر قابوس، والی گرگان و طبرستان پیوسته مکاتباتی بود؛ وقتی خبر نالان شدن سلطان محمود به منوچهر قابوس رسید، او از امیر مسعود عهدی و سوگندی خواست تا بدین وسیله جانب خود را با مسعود محکم و استوار کند، اما مسعود از بیم پدرش محمود و آن که مباد از این کار بلایی خیزد و دشمنان به مراد خویش رسند با زیرکی و هوشیاری چنین عهدنامه‌ای را می‌نویسد: «... امیر گفت: راست هم چنین است که تو می‌گویی و منوچهر بر خواستن این عهده مصرّ بایستاده است که می‌داند که، روز پدرم به پایان آمده است، جانب خویشتن را می‌خواهد که با ما استوار کند که مردی زیرک و پیر و دوربین است. شرمم می‌آید که او را رد کنم با چندین خدمت که کرد و تقرّب که نمود، گفتم: صواب باشد که مگر چیزی نوشته آید که بر خداوند حجّت نکند و نتواند کرد سلطان محمود، اگر نامه به دست وی افتد. گفت: بر چه جمله باید نبشت؟ گفتم همانا صواب باشد نبشتن که، امیر رسولان

و نامه‌ها پیوسته کرد و به ما دست زد و تقرّب‌ها و خدمت‌های بی‌ریا کرد و چنان خواست که میان ما عهدی باشد، ما او را اجابت کردیم که روا نداریم که مهتری درخواهد که با ما دوستی پیوندد و ما او را باز زنییم و اجابت نکنیم، اما مقرر است که ما بنده و فرزند و فرمان‌بردار سلطان محمودیم و هرچه کنیم در چنین ابواب تا به دولت بزرگ وی باز نبندیم، راست نیاید، که چون بر این جمله نباشد، نخست امیر ما را عیب کند و پس دیگر مردمان، و چون خجل کنم من او را بر ناکردن؟ و ناچار این عهد می‌باید کرد؛ و عهدنامه نبستم پس بر این تشبیب و قاعده؛ نسخه العهد: همی گوید مسعود بن محمود که به ایزد و به زینهار ایزد و بدان خدای که نهان و آشکاری خلق داند که تا امیر جلیل منصور، منوچهر بن قابوس، طاعت‌دار و فرمان‌بردار و خراج‌گزار خداوند سلطان معظّم، ابوالقاسم محمود ابن ناصر دین الله، اَطَالَ اللهُ بَقَاءَهُ، باشد و شرایط آن عهد که او را بسته است و به سوگندان گران استوار کرده و بدان گواه گرفته، نگاه دارد و چیزی از آن تغییر نکند، من دوست او باشم به دل و با نیت و اعتقاد و با دوستان او دوستی کنم و با دشمنان او مخالفت و دشمنی و معونت و مظاهرت خویش را پیش وی دارم و شرایط یگانگی به جا آورم و نیابت نیکو دارم وی را در مجلس عالی خداوند پدر و اگر نبوتی و نفرتی بینم، جهد کنم تا آن را دریابم و اگر رأی عالی پدرم اقتضا کند که ما را به ری ماند، او را هم بر این جمله باشم و در هر چیزی که مصالح ولایت و خانواده و تن مردم به آن گردد اندر آن موافقت کنم و تا او مطاوعت نماید و بر این جمله باشد و شرایط عهدی را که بست نگاه دارد من با وی بر این جمله باشم و اگر این سوگند را دروغ کنم و عهد بشکنم از خدای، عزوجل، بیزارم و از حول و قوت وی اعتماد بر حول و قوت خویش کردم و از پیغامبران، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ؛ و کُتِبَ بِتَارِيخِ كَذَا. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۸۷)

از مفاد این عهدنامه چنین برمی‌آید که:

- متن عهدنامه‌ها با مقدمه و تشبیب آغاز می‌شده‌اند؛

- عهدنامه‌ها را با خوردن سوگند و گرفتن گواه موکّد می‌کرده‌اند.

به علت توجه خاصّ سلاطین غزنوی به مکاتبات حکومتی خود، در دستگاه حکومتی آنان نامه و نامه‌نگاری، آیین‌های مرسوم و مخصوص به خود را داشته است که در این جا به برخی از آنها می‌پردازیم.

د- خصوصیات نامه‌ها

- آغاز شدن نامه با نام خدا

نامه سلطان مسعود به آلتون‌تاش. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ حاجب فاضل عمّ، خوارزمشاه، آدم الله تاییده، ما را امروز به جای پدر است و دولت را، بزرگ‌تر رکنی، وی است و در همه حال‌ها راستی و یک‌دلی و خدای ترسی خویش اظهار کرده است...». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۶۷)

- داشتن مخاطبه در نامه

معمولاً غزنویان در نامه‌های خود، از خطابه‌های بسیار محترمانه‌ای بهره می‌جستند: «... و این سلطان، امروز نادره روزگار است خاصه در نبشتن و نامه فرمودن و مخاطبه نهادن». (همان: ۶۱۸)

و از جمله مخاطبه‌های آنان است:

- حاجب فاضل

«... نامه‌ایی با بسیار نواحت و دل‌گرمی جمله اولیا و حشم و لشکر را به خط طاهر دبیر، صاحب دیوان رسالت امیرمسعود، آراسته به تویق عالی و چند سطر به خط امیرمسعود به حاجب بزرگ علی، مخاطبه، حاجب فاضل، برادر و نواخت‌ها از حد و درجه بگذشته، بلکه چنان که اکفاء به اکفاء نویسند». (همان: ۷)

- الشیخ الجلیل

«... و جواب استادم نبشته بود هم به مخاطبه معتاد: الشیخ الجلیل السید ابی نصر بن مشکان، احمد عبدالصمد صغیره و وضعه، و با وی سخن بسیار با تواضع رانده، چنان که بونصر از آن شگفت داشت و گفت: تمام مردی است این مهتر، وی را شناخته بودم اما ندانستم که تا این جایگاه است و نامه‌ها به نزدیک امیر بود». (همان: ۵۰۹)

- الشیخ العمید

«... امیر فرمود وی را خلعتی راست کردند، چنان که وزیران را کنند که اندر آن خلعت، کمر و مهد بود و ده غلام ترک سوار و صد هزار درم و صد پاره جامه و مخاطبه وی، الشیخ العمید فرمود». (همان: ۶۱۱)

- الامیر الفاضل

«... و دو رکابدار نامزد شد با نامه‌ها سوی بخارا به تعزیت و تهنیت سوی پسر علی تگین،

عَلَى الرَّسْمِ فِي أَمْثَالِهَا، تا به زودی بروند و اخبار درست بیارند و اگر این جوان کار نادیده فسادى خواهد پیوست، مگر بدین نامه شرم دارد و مخاطبه وی، الامیر الفاضل الولد، کرده آمد». (همان: ۶۱۱)

- دهقان

«... و استادم منشورها نسخت کرد و تحریر آن من کردم، دهستان به نام داود و نسا به نام طغرل و فراوه به نام بیغو و امیر آن را توفیع کرد و نامه‌ها نبشتند از سلطان و این مقدمان را، دهقان، مخاطبه کردند». (همان: ۷۱۵)

- الامیر الجلیل

«... گفت: نامه نویس به برادر ما که چنین و چنین فرمودیم در باب فرزندان برادر و ایشان را به خدمت آریم و پیش خویش نگاه داریم تا به خوی ما برآیند و فرزندان سر پوشیده خویش را به نام ایشان کنیم تا دانسته آید و مخاطبه الامیر الجلیل الاخ فرمود و نبشته آمد و توفیع کرد ...». (همان: ۹۹۲)

- پنهان کردن نامه

- پنهان کردن در زین اسب

«... امیر گفت: آن ملطفه های خرد که بونصر مشکان تو را داد و گفت آن را نسخت پوشیده باید داشت تا رسانیده آید، کجاست؟ گفت: من دارم و زین فروگرفت و میان نمد باز کرد و ملطفه ها در موم گرفته، بیرون کرد و پس آن را از میان موم بیرون گرفت. امیر، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، بوسهل زوزنی را گفت: بستان؛ بوسهل آن را بستند». (همان: ۲۳)

- پنهان کردن در ساق موزه

«... بوالقاسم دست به ساق موزه فرو کرد و نامه‌ای برآورد و به غلامی داد تا پیش خواجه آن را برد؛ برداشت و بخواند و سر می‌پیچید به دست خویش، چون به پایان رسید، باز بنوشت و عنوان پوشیده کرد و پیش خود بنهاد». (همان: ۵۰۰)

- پنهان کردن در عصا

«... یک روز به خانه خویش بودم، گفتند سیاحی بر در است، می‌گوید: حدیثی مهم دارم. دلم بزد که از خوارزم آمده است؛ گفتم: بیاریدش. درآمد و خالی خواست و این عصایی که داشت بر شکافت و رقعتی خرد از آن بوعبدالله حاتمى نایب برید که سوی من بود، برون گرفت و به من داد...». (همان: ۴۶۱)

- پنهان کردن در آستر موزه

«... این ملطفه خرد به توفیق ما موگد گشت و رکابدار را پوشیده فرموده آمده است تا آن را در اسب نمد یا میان آستر موزه، چنان که صواب بیند، پنهان کند». (همان: ۶۲۵)

- پنهان کردن نامه در میان چوب

«... پس کفشگری را بگذر آموی بگرفتند متهم گونه و مطالبت کردند، مقرر آمد که جاسوس بغراخان است و نزدیک ترکمانان می رود و نامه‌ها دارد سوی ایشان و جایی پنهان کرده است. او را به درگاه فرستادند و استادم بونصر با وی خالی کرد و احوال تفحص کرد؛ او معترف شد و آلت کفشدوزان از توبره بیرون کرد و میان چوب‌ها تهی کرده بودند و ملطفه‌های خرد آن جا نهاده، پس به تراشه چوب آن را استوار کرده و رنگ چوب‌گون کرده تا به جای نیارند و گفت: این بغراخان پیش خویش کرده است». (همان: ۷۵۰)

ه- نکاتی پیرامون نامه‌ها**- انعام دادن به نامه رسان**

«... رکابدار را گفت: پنج و شش ماه باشد، تا این نامه نبشتند، کجا مانده بودی و سبب دیر آمدن تو چه بود؟ گفت: زندگانی خداوند دراز باد. چون از بغلان بنده برفت سوی بلخ، نالان شد و مدتی به بلخ بماند، چون به سرخس رسید، سپاه سالار خراسان حاجب غازی آن جا بود و خبر آمد که سلطان محمود فرمان یافت و، وی سوی نساپور رفت و مرا با خویشتن برد و نگذاشت رفتن که خداوند به سعادت می‌بیاید، فایده نباشد از رفتن که راه‌ها نایمن شده است و تنها نباید رفت که خللی افتد...»

امیر گفت: آن ملطفه‌های خرد که بونصر مشکان تو را داد و گفت آن را سخت پوشیده باید داشت تا رسانیده آید، کجاست؟ گفت: من دارم و زین فرو گرفت و میان نمد باز کرد و ملطفه‌ها در موم گرفته، بیرون کرد و پس آن را از میان موم بیرون گرفت. امیر، رضی الله عنه، بوسهل زوزنی را گفت: بستان، بوسهل آن را بستند...

و فرمود تا جمله آن ملطفه‌ها را پاره کردند و در آن کاریز انداختند و اسب براند و رکابدار را پنج هزار درم فرمود». (همان: ۲۳)

- انداختن نامه (از طرف سلطان به مقام‌های پایین‌تر دربار)

«... امیر مسعود چاشتگاه این روز مرا بخواند و خالی کرد و گفت: پدرم گذشته شد و برادرم را به تخت ملک خواندند؛ گفتم: خداوند را بقا باد. پس ملطفه خود به من انداخت،

گفت: بخوان. باز کردم خطّ عمّتش بود حرّه ختلی، نبشته بود که: خداوند ما، سلطان محمود، نماز دیگر، روز پنجشنبه هفت روز مانده بود از ربیع‌الآخر گذشته شد، رحمه الله، و روز بندگان پایان آمد و من با همه حُرّم به جملگی بر قلعت غزنین می‌باشیم و پس فردا مرگ او را آشکارا کنیم». (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۱)

– نسخت برداری از نامه

«... و خیل‌تاشان که رفته بودند سوی غزنین باز آمدند و باز نمودند که چون بشارت رسید به غزنین، چند روز شادی کردند خاصّ و عامّ و وضع و شریف و قربان‌ها کردند و صدقات بسیار دادند که کاری قرار گرفت و یکرویه شد و سرهنگ بوعلی کوتوال گفته بود تا نامه‌ها نبشتند به اطراف ولایات، بدین خبر و یاد کرد در نامه خویش که چون نامه از تگین‌باد برسید، مثال داد تا نسخت برداشتند و به سند و هند فرستادند و هم چنان به نواحی غزنین و بلخ و تخارستان و گوزگانان تا همه جای‌ها مقرر گردد بزرگی این حال و سکون گیرند...». (همان: ۶)

– بر ملا خواندن نامه

«... روز شنبه نیمه شوال، نامه سلطان مسعود رسید بر دست دو سوار از آن وی، یکی ترک و یکی اعرابی – و چهار اسبه بودند و به چهار روز و نیم آمده بودند – جواب آن نامه که خیل‌تاشان برده بودند به ذکر موقوف کردن امیرمحمد به قلعت کوه‌تیز – چون علی نامه‌ها برخواند، برنشست و به صحرا آمد و جمله اعیان را بخواند، در وقت بیامدند و بوسعید دبیر، نامه را بر ملا بخواند...». (همان: ۷)

– نوشتن جواب نامه در پشت آن

«... عبدالله طاهر چون جواب بر این جمله دید، سخت غمناک شد، رقعه را با جواب بر پشت آن به دست معتمدی از آن خویش، سخت پوشیده، نزدیک فضل فرستاد و پیغام داد که اینک جواب بر این جمله رسیده است و صواب آن است که شبگیر بیاید و آن جا که من فرموده باشم تا ساخته باشند، بنشیند که البته روی ندارد، در این باب دیگر سخن گفتن و استطلاع رای کردن، چه نتوان دانست، مبادا که بلایی تولد کند و این خداوند کریم است و شرمگین و چون ببیند، شاید که نپسندد که تو در آن درجه خمول باشی و به روزگار این کار راست شود». (همان: ۲۷)

– نوشتن نامه به زبان‌های دیگر

«... سلطان گفت: پس زود باید پیش گرفت، که رفتن ما نزدیک است تا پیش از آن که

از هرات برویم، این دو نامه گسیل کرده آید و استادم دو نسخه کرد این دو نامه را، چنان که او کردی، یکی به تازی سوی خلیفه و یکی به پارسی به قدرخان». (همان: ۶۳)

– پیچیدن نامه در پارچه‌های گران بها

«... و در صفه امیر، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، بر تخت نشست و سالاران و حجاب با کلاه‌های دو شاخ و روزی سخت با شکوه بود و حاجبی و چند سیاه‌دار و پرده‌دار و سپرکشان و جنیبتان و استری بیست خلعت را، رسو‌لدار پگاه به سرای رسول رفته بود و برد. رسول و خادم را برنشان‌دند و خلعت‌های خلیفه را بر استران در صندوق‌ها بار کردند و شاگردان خزینه بر سر و اسبان هشت سر که به مقود بردند با زین و ساخت زر، بسته لوا بدست سواری و منشور و نامه در دیبای سیاه پیچیده به دست سواری دیگر در پیش رسول به ترتیب بداشته و حاجبان و مرتبه‌داران پیش ایشان». (همان: ۵۰۶)

– قرار دادن نام در اسکدارهای حلقه‌دار و مهر شده

«... پس از آن نماز دیگری پیش امیر نشسته بودم، اسکدار خوارزم، به دیوان آورده بودند، حلقه برافکنده و بر در زده؛ دیوانبان دانسته بود که هر اسکداری که چنان رسد سخت مهم باشد، آن را بیاورد و بستدم و بگشادم، نامه صاحب برید بود، برادر بوالفتح حاتمی، به امیر دادم. بستد و بخواند و نیک از جای بشد. دانستم که مهمی افتاده است، چیزی نگفتم و خدمت کردم. گفت: مرو، بنشستم و اشارت کرد تا ندما و حجاب بازگشتند و بار بگسست و آنجا کس نماند. نامه به من انداخت و گفت بخوان...». (همان: ۴۵۸)

– قرار دادن نامه در خریطه

«... و بونصر هم بر آن جای باز آمد و خالی بنشست و مرا گفت: نامه نویس از من به وکیل گوزگانان و کروان تا ده هزار گوسپند از آن من که به دست وی است میش و بره در ساعت که این نامه بخواند در بها افگند و به نرخ روز بفروشد و زر و سیم نقد کند به غزنین فرستد. من نامه نبشتم و وی آن را به خط خویش استوار کرد و خریطه کردند و در اسکدار گوزگانان نهادند و حلقه برافگندند و بر در زدند و گسیل کردند». (همان: ۶۲۶)

نتیجه گیری

اگر بگوییم نامه در تاریخ بیهقی از اهمیت خاصی برخوردار است به گونه‌ایی که در سایر کتاب‌های تاریخی چنین جایگاه ممتازی را دارا نیست، سخن به گزاف نگفته‌ایم؛ این اثر به سبب اشتغال بر نامه‌های فراوان و گوناگون با هیچ کتابی قابل سنجش نمی‌باشد. در تاریخ بیهقی بسیاری از حوادث با نامه آغاز می‌گردد و از برخی از رویدادها با آمدن رسول و آوردن نامه‌ایی آگاه می‌شویم و حتی از بسیاری از تصمیم‌ها نیز در خلال فراهم آوردن نامه‌ها بازگو می‌شود. بیهقی با ضمیمه کردن نامه‌ها در کتاب تاریخش مدارک گرانبهایی را عرضه می‌کند که در تاریخ‌های گذشته بی‌سابقه است و به همین سبب نامه‌ها در این کتاب بسیار متنوع و جاندار است؛ چنان‌که گاه در برگزیده خواهش و خواهشگری است (شفاعت‌نامه)؛ و گاه از سرشکوه و گله‌مندی نوشته می‌شود (شکایت‌نامه)؛ و زمانی هم جنبه دادخواهی دارد (مظالم‌نامه). نامه‌ها در این اثر از ویژگی‌های بسیاری مانند: آغاز شدن با نام خدا، پرداختن به تشبیب و مقدمه، داشتن مخاطبه (هم‌چون: الشیخ‌العمید، الشیخ‌الجلیل، دهقان و...) بهره‌مند است. نامه‌ها به جهت اهمیتشان در: ساق موزه، درون عصا و نمد زین اسب پنهان می‌شدند. نامه‌ها را در درون اسکدارهای حلقه‌دار و مهرشده و گاه در خریطه می‌نهادند و گاه نیز در درون پارچه‌های گرانبها می‌پچیدند. برخی از نامه‌ها باید که از دیگران پنهان می‌ماند و گاه نیز بر ملا خوانده می‌شد و از آن نسخه‌ها برداشته و به نواحی مختلف گسیل می‌کردند؛ گاه برای محو نوشته‌ها، آنها را می‌سوزاندند و یا در درون آب‌ها رها می‌کردند. در هر حال تمامی این دقائق به نقش مهم و اهمیت نامه و نامه‌نگاری در آن روزگاران دلالت دارد که تنها ابوالفضل بیهقی توانسته است که آنها را با تمام جزئیاتشان در کتاب تاریخی - ادبی خود بگنجاند و برای ما به رسم یادگاران بنهد.

منابع و مأخذ

- ۱- انوری، حسن، (۱۳۷۳)، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم.
- ۲- بینش، تقی، (۱۳۴۹)، روش علمی در کتاب تاریخ بیهقی، (یادنامه ابوالفضل بیهقی، مجموعه سخنرانی‌های بزرگداشت ابوالفضل بیهقی)، دانشگاه مشهد (دانشکده ادبیات و علوم انسانی).
- ۳- بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۷۱)، تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ دوم، انتشارات مهتاب.
- ۴- حسینی کازرونی، سید احمد، (۱۳۸۸)، فرهنگ تاریخ بیهقی، تهران، انتشارات زوار، چاپ دوم.
- ۵- خطیبی، حسین، (۱۳۶۶)، فن نثر در ادب فارسی، تهران، انتشارات زوار، چاپ سوم.
- ۶- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۷- رکنی یزدی، مهدی، (۱۳۵۰)، دیوان رسالت و آیین دبیری از خلال تاریخ بیهقی، (یادنامه ابوالفضل بیهقی، مجموعه سخنرانی‌های بزرگداشت ابوالفضل بیهقی)، دانشگاه مشهد (دانشکده ادبیات و علوم انسانی).
- ۸- زریاب خویی، عباس، (۱۳۶۸)، تاریخ نگاری بیهقی، تهران، انتشارات علمی.
- ۹- قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۶۵)، دیوان، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۱۰- کریستن سن، آرتور، (۱۳۱۷)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات نگاه.
- ۱۱- کیکاووس، عنصر المعالی، (۱۳۵۲)، قابوس نامه، تصحیح غلام حسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۲- محجوب، محمدجعفر، (۱۳۸۱)، خاکستر هستی، تهران، انتشارات مروارید، چاپ دوم.
- ۱۳- نظامی عروضی سمرقندی، علی بن عمر، (۱۳۶۹)، چهارمقاله، تصحیح محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم.
- ۱۴- و طواط، رشیدالدین، (۱۳۳۸)، نامه‌ها، با مقدمه قاسم توپسرکانی، تهران، دانشگاه تهران.